

موضوع بحث ما معنا و مبنای شکل‌گیری تشیع در عصر بعثت است. دیدگاه علمای شیعه این است که ریشه و خاستگاه تشیع عصر بعثت است و گاهی تعبیر می‌کنند که از همان آغاز تشیع و اسلام همدوش و همراه بوده اند. در این مجال می‌کوشم تبیین‌ها و تحلیل‌های معنا و مبنای وجود و حضور تشیع در عصر بعثت را گزارش کنم. البته تحلیل سوم تا اندازه‌ای تحلیل و چینش خود بنده است.

در عصر بعثت، خود شخص رسول خدا (ص) در قید حیات هستند و حضور دارند و فرد اول جماعتی که به تازگی دارد شکل می‌گیرد، یعنی مسلمانها، هستند، در همه صحنه‌های مهم و حوادث اصلی حضور تعیین‌کننده دارند، رهبر هستند، در مقام تأسیس هستند و در واقع دارند اسلام را تازه ابلاغ می‌کنند. یا ایها المدثر قم فاندز، اقرأ باسم ربک الذی خلق، و ما علی الرسول الا البلاغ، یا ایها الرسول بلّغ ما أنزل الیک من ربک.

بدیهی است که همه مسلمانها که به پیغمبر اسلام معتقد هستند در درجه نخست از ایشان پیروی و تبعیت می‌کنند؛ به عبارت دیگر، در واقع همه اصحاب شیعه رسول خدا (ص) هستند. یعنی برای یک مسلمان با وجود و حضور شخص رسول خدا تبعیت، پیروی و تشیع شخص دیگری منطقی نیست. حال اگر وضع چنین است این سوال مهم مطرح می‌شود که چگونه علمای شیعه معتقد هستند که شیعه علی در زمان رسول خدا (ص) شکل گرفته است؟ یعنی در شرائطی که رسول خدا (ص) حضور دارد و رهبر جامعه اسلامی است چگونه ممکن است یک عده‌ای شیعه علی باشند؟ این سؤال یا این مفهوم یا این اشاره تاریخی که کسانی در آن زمان پیرو علی (ع) بودند و شیعه علی بودند چه معنایی دارد؟ خود علی (ع) از کسانی است که از شیعیان پیغمبر است و پیرو پیغمبر است، خودش می‌فرماید انا عبد من عبید محمد؛ پس شیعه علی چه معنای معقولی دارد که علمای شیعه بر آن تأکید می‌کنند؟

در اینجا مطلب اول این است که چه شواهد و مدارک و قرائنی بر این امر داریم که نشان دهیم چنین جماعتی که شیعه علی (ع) بودند در عصر بعثت وجود داشتند. و مطلب دوم این است که اگر چنین جماعتی میان اصحاب در آن زمان وجود داشته اند چه معنای معقول یا چه تبیینی برای وجود آنها می‌توان ارائه کرد؟ پاسخ به سؤال اول خود یک بحث مستقل است و نیاز به مجال مستقلی دارد، لذا فعلا ما آن را مفروض، اصل موضوع، و مسلم می‌گیریم و در این فرصت

گاهی فقط یک اشاراتی خواهیم داشت. حال با آن فرض به سراغ مطلب یا سؤال دوم می‌رویم که موضوع بحث فعلی است. در اینجا سه گونه تحلیل و پاسخ به این مطلب و سؤال می‌توان ارائه کرد.

پاسخ اول: دیدگاه خود علمای شیعه که دیدگاه رسمی و ارتودکسی شیعه است؛ در واقع همان پاسخی که از قرون اولیه تا امروزه در آثار و منابع مختلف علمای بزرگ شیعه مطرح شده به این مضمون که امام علی که از همان روزهای نخست وحی به رسول خدا ایمان آورده و خانه‌زاد وحی بوده و قرین و همراه همیشگی او بوده، محور اصلی تشیع است، کسی که از همان روزهای نخست علنی شدن دعوت اسلام خود رسول خدا امامت و خلافت ایشان را مطرح کرده است. تعبیر مرحوم کاشف الغطاء در اصل الشیعه و اصولها این است که بذر شیعه و نهال اسلام با هم توسط رسول خدا غرس شد و اینطور نبوده که تفکیک تاریخی بتوان ذکر کرد. علمای ما شواهد متعددی هم برای این مدعا ذکر می‌کنند. البته رویکرد علمای ما یک رویکرد کلامی است یعنی یک رویکرد متعهدانه و جانبدارانه ولی دلیل محورانه؛ اما ادله‌ای که می‌آورند البته عمدتاً درون مذهبی نیست. یک بخشی از آن از اختصاصات خود منابع شیعه است. ولی عموماً ادله‌ای است که درون دینی است نه درون مذهبی، یعنی این ادله در آثار و منابع اهل سنت منعکس شده، البته با این تفاوت که نوع تفسیری که از این ادله ارائه می‌شود توسط شیعه و سنی متفاوت است. ولی اصل این شواهد و ادله در منابع مختلف شیعه و سنی، از منابع معتبر دست اول تا دست دوم و دست سوم مطرح شده است. برای نمونه در آغاز بعثت، اشاره می‌کنند به همان ماجرای یوم الانذار، در طلیعة علنی نمودن امر رسالت و بعثت که در آنجا بحث وصایت، اخوت، وزارت و خلافت امام علی (ع) توسط حضرت رسول (ص) مطرح شده است. اصل این مطلب، قطع نظر از نوع تفسیر و مواجهه با آن، در منابع مختلف سنی و شیعه بازتاب یافته. خب، اگر این را آغاز بگیریم در مواقع متعدد، در حوادث مختلف، رسول خدا (ص) به تکرار، نصّ به وزارت و خلافت و امامت امام علی(ع) را تأکید کردند که از نمونه‌های خیلی روشن آن ماجرای غدیر است که اواخر رسالت و بعثت ایشان بود. پس پیغمبر از اول تا آخر یک خط را دنبال کردند و در مواقع مختلف، در صحنه‌های مختلف، به شکل‌های مختلف، با زبان‌ها و بیان‌های مختلف و حتی با اقدامات مختلف این امر را تأکید فرمودند. مثلاً حدیث منزلت، ماجرای مؤاخات، ابلاغ سوره براءت، واقعه یوم الخمیس یا همان ماجرای دوات و قلم و غیر اینها. از نظر شیعه این همه نص بر امامت و خلافت امام علی یعنی سنگ بنای تشیع را گذاشتن، چرا که محور تشیع امامت است که با امامت امام علی (ع) بنیاد و آغاز می‌شود. پس از این منظر، تشیع چیزی بود که در همان زمان بعثت، خود پیغمبر آن را تأسیس کرد. اسلام و تشیع یک چیز هستند و دو چیز نیستند. شیعه علی یک مفهومی در عرض شیعه النبی نیست، در ادامه آن است، استمرار همان است، روی دیگر همان سکه است؛ و این دو را نباید در عرض هم مطرح کنیم و بگوییم که در آن زمان پیغمبر رهبر امت هستند و علی چه کاره هستند تا یک عده شیعه امام علی

باشند. پس تشیع در عصر رسول خدا با محوریت وصایت و امامت و خلافت امام علی از آغاز بعثت تا آخر آن توسط خود حضرت رسول (ص) مطرح گردید که به معنی بنای ساختمان تشیع توسط او است. او بارها بر شایستگی و امتیازات امام علی (ع) انگشت تأکید نهاد. از اینجا بود که عده ای از اصحاب شاخص آن حضرت طرفدار امام علی شدند یعنی طرفدار امامت و خلافت او شدند. شیعه معتقد است که البته این تأکیدات رسول خدا بر امتیازات امام علی یک امر تشریفاتی نبود، و همینطور طرفداری عده ای از اصحاب هم از امام علی یک امر تشریفاتی نبود، بلکه به جهت ویژگی‌های منحصر به فرد، یعنی به خاطر فضیلت‌های فراوان امام بود که واقعا در آن حضرت وجود داشت و لذا از همه اصحاب برتر بود. او از ابعاد مختلف افضل بود؛ او بهتر از همه اصحاب پیامبر اسلام، قرآن و سنت رسول خدا را می‌دانست و بیش از همه به آنها مقید و بیش از همه اصحاب برای آن جانفشانی کرده بود و در همه حوادث و صحنه‌های حساس تاریخ بعثت و رسالت حضور تعیین کننده داشت، لذا او بود که می‌بایست رهبری امت را پس از رسول خدا به دست می‌گرفت. همه اصحابی که چنین دیدگاهی داشتند شیعه علی نامیده شدند. متکلمان شیعه می‌گویند این لقب از زبان خود رسول خدا صادر شد و بر آنان اطلاق گردید. مثلا بنا روایات متعددی که توسط اهل سنت و شیعیان در ذیل آیه هفتم سوره بینه نقل شده این لقب از زبان خود آن حضرت صادر و بر یاران و هواخواهان امام علی اطلاق شده است، آن هم به نحوی تأیید گونه و افتخار آمیز و و با اعلان رستگاری برای این جماعت. کسانی چون سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، ابوخریمه ذو الشهادتین، حذیفه بن الیمان و بسیاری دیگر از اصحاب بر چنین باوری بودند و در نصوص تاریخی به تشیع آنان اشاره شده است.

اسم این تبیین و پاسخ را تبیین کلامی می‌گذاریم. متکلم شیعه معتقد است که اسباب شکل‌گیری آن تشیع را هم خود حضرت رسول (ص) فراهم آورده بود. البته نه اینکه اقدام رسول خدا (ص) صرفا یک تمایل شخصی بوده، نه، آنچه او در این باره انجام داد انجام مأموریتی الهی بود: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک. این همان نظریه نصب الهی است که شیعه در امر امامت به آن معتقد است. چنین قولی یک اعتقاد شیعی است که متکلم شیعی متعهدانه برای اثبات آن و برای دفع شبهات مربوط به آن می‌کوشد. متکلمان شیعه برای اثبات آن عقیده به ادله نقلی قرآنی و روایی بسیاری تمسک می‌کنند و حتی تبیین‌های عقلی نیز برای آن عرضه می‌کنند. یک نمونه مشهور آن بیانات خواجه نصیر در تجرید الاعتقاد و شرح علامه حلی بر آن در موضوع اثبات امامت و افضلیت امام علی است که با بیان و بنان کاملا متکلمانه به بحث پرداخته شده است. البته خواجه در رساله جمع و جوری با عنوان الامامه [1] مبحث امامت عامه و خاصه را به نحوی بسیار عالمانه، روشمند و با ساختاری عالی و در قالب پنج محور: مطلب ما، مطلب هل، مطلب لم، مطلب کیف و مطلب

من، طرح و تبیین کرده و در مقدمه آن گفته است که می خواهد آن را در این چارچوب به شیوه ای عقلانی و برون دینی اثبات کند.

پاسخ دوم: پاسخ دیگری که می شود در اینجا بیان کرد آن چیزی است که به عنوان التشیع الروحیه مطرح شده است و آن را تشیع روحی یا معنوی می نامیم. عبدالله فیاض یکی از کسانی است که این نظریه را در کتاب تاریخ الامامیه در همان آغاز کتاب مطرح کرده است. شهید سید محمد باقر صدر بر این کتاب مقدمه نوشته اند. غیر از عبدالله فیاض برخی گفته اند که عبدالعزیز الدوری که از مورخان معروف و امروزی عرب در نیم قرن اخیر و عراقی است همین دیدگاه را در کتاب مقدمه فی صدر الاسلام مطرح کرده. این اثر کتاب کوچکی است که بعد تحلیلی بسیار قوی دارد و اثر شناخته شده ای است؛ کتاب عمیقی است در مسائل صدر اسلام. در کتاب الصلوة بین تصوف و التشیع، کامل مصطفی شیبی این دیدگاه را به الدوری نسبت می دهد. احمد الوائلی در هویة التشیع نیز همین نظریه را به او نسبت داده است. بنده این کتاب را از اول تا آخر نگاه کردم اما ندیدم که این دیدگاه آنجا مطرح شده باشد. ممکن است در کتاب دیگری از ایشان مطرح شده باشد.

اما تحلیلی که در این دیدگاه ارائه شده چیست؟ اولاً این دیدگاه سعی می کند با یک رویکرد تاریخی و از بیرون به مسئله بپردازد و نه با رویکردی کلامی. تحلیل و تبیینی که اینجا ارائه می شود این است که در عصر پیغمبر اسلام نوعی پیوند روحی و معنوی میان جمعی از اصحاب و شخص امیرالمومنین علی (ع) آهسته آهسته برقرار شد و هر چه از زمان بعثت می گذشت این پیوند از طرفی مستحکم تر و از طرف دیگر آشکار تر می شد. و سبب این امر آن ویژگی ها و اوصافی بود که امام علی در بین اصحاب داشت. این مجموعه اوصاف باعث شد که جماعتی از اصحاب که خودشان را به این اوصاف نزدیکتر می دیدند، با امام علی پیوند خاصی برقرار کنند. نویسندگان مذکور اسم این پیوند، همسویی و قرابت را گذاشتند التشیع الروحیه.

این ویژگیها و اوصاف چه بودند؟ یکی آن جنبه فضل و علم و دانش امام علی بود که از دیگر اصحاب برتر بود و این را پیغمبر اسلام تأیید و بیان کرده بودند. حدیث معروف منقول از رسول خدا (ص) که انا مدینه العلم و علی بابها از آن دسته احادیث است که منابع مهم شیعه و سنی آن را آورده و آن را متواتر دانسته اند. این حدیث همین فهم بالا و دانش والای امام را تأیید می کند. در عصر خلفا هم مرجعیت علمی-دینی امام علی کاملاً به رسمیت شناخته شده بود. مشاوره های علمی، قضایی، سیاسی و نظامی آن حضرت معروف است که درک عمیق او از مسائل مختلف را نشان می دهد. این همه مسائل اعتقادی و پیچیده، مسائل و موضوعات اخلاقی، تربیتی، معنوی، حقوق اجتماعی و سیاسی و غیر آنها در

فرمایشات منقول از آن حضرت و جود دارد که اعجاب انگیز است و حاکی از این دانش بیکران است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید که فضل و دانش امام علی در اندازه ای است که دیگران در تراز فهم و بیان این مسائل و موضوعات نبوده اند. افضلیت و ابعاد دانش امام در اعتراف نا همراهان و بلکه حتی دشمنان او آمده است. در جنگ جمل افرادی که از سپاه جمل به میدان می آمدند و رجز می خواندند، این مطلب را در اشعار و رجزهایشان اعتراف کرده اند و می گویند که ما فضل علی را نادیده نمی گیریم، یا وصایت علی را نادیده نمی گیریم. به قول معروف الفضل ما شهدت به الاعداء و به قول مولوی: خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران. این فضیلت ها و بلکه این افضلیت در میان اصحاب هم امر روشنی بوده است. شواهد تاریخی به خوبی این امر را نشان می دهد. بنابراین، این فضل و علم می تواند فهم امام علی را از اسلام و وحی و شخصیت پیغمبر در جایگاهی برتر بنشانند، لاقلاً از منظر افرادی که طرفدار امام علی بودند.

ویژگی و فضیلت دوم قرابت ویژه ای بود که امام علی با پیامبر داشتند هم از نظر نسبی هم از نظر سببی و هم از نظر شخصیتی و روحی. شخصیت فکری و روحی امام علی بسیار به پیامبر نزدیک بود، چون امام علی در خانه پیامبر بزرگ شده و ما جمله معروفی از پیامبر داریم که می فرماید انا ادیب الله و علی ادیبی. قرابت نسبی و سببی هم که روشن است پس در مجموع او از همه اصحاب به رسول خدا نزدیک تر بود. نتیجه اینکه دسترسی امام علی به شخص و شخصیت رسول خدا (ص) از هر صحابی دیگری بیشتر بود و این خود، این امتیاز را برای امام علی فراهم می ساخت که یک واسطه و طریق ویژه برای انعکاس راه و رسم شخص رسول خدا باشد. یعنی نمی شد که همه اصحاب دسترسی تام و تمامی به آن حضرت داشته باشند، اما در عوض دسترسی به امام علی برای آنان آسان تر بود و او به خوبی می توانست باز تاب دهنده نظرات و علائق رسول خدا و بهترین معرف رسول خدا (ص) باشد.

ویژگی سوم، شجاعت و کفایت شخصی امیرالمومنین (ع) است که این امتیاز را برای امام علی فراهم آورد که نقش بی بدیلی در مهمترین و تعیین کننده ترین صحنه های تاریخ اسلام ایفا کند. مثلاً در شعب ابی طالب، لیلۃ المبیت، جنگ بدر، جنگ احد، جنگ خندق، جنگ خیبر و غیر آنها نقش امام علی یک نقش کاملاً تعیین کننده است.

ویژگی دیگر زی و زیست زاهدانه امام علی بود با اینکه ایشان از بنی هاشم بود که یکی از دو قبیله درجه اول قریش به حساب می آمد، اما بسیار زاهد و متواضع بود و به سبب همین مشی و همین خلق و خو با افرادی که از نظر طبقاتی پایین بودند به راحتی حشر و نشر داشت. اینکه زاهدانه زندگی می کرد و ابعاد اشرافی از او دور بود یک معنویت ویژه ای

را در شخصیت امام علی متجلی کرده بود که باعث شده بود افرادی که ذوق معنوی بیشتری داشتند از این زاویه جذب امام علی شوند.

ویژگی دیگر تأییدات مکرر پیامبر و ذکر فضائل و امتیازات برای ایشان در مواقع مختلف بود. به طوری که این فضائل در بسیاری از موارد منحصر به فرد بود. در پاسخ اول به برخی از این تأییدات اشاره شد. امتیازاتی که برای دیگران ذکر نشده است.

به هر روی این مجموعه امتیازات که امام علی داشت موجب شد که گروهی از اصحاب با ایشان پیوندی معنوی، روحی و عاطفی برقرار کنند و آهسته آهسته اینها بشوند جماعت پیرامون علی، بشوند شیعه علی. به تدریج که ما وارد سالهای آخر بعثت می شویم دیگر این جماعت بین اصحاب متمایز می شوند. یعنی اینقدر این ارتباطات ویژه می شود که تحت عنوان شیعه علی از آنها یاد می کنند. این جماعت که محورشان امام علی است آن نوع برداشت و تلقی را که امام علی از وحی و از شخصیت پیغمبر دارد و آن نوع تعاملی را که با پیغمبر برقرار می کند الگوی رفتاری خود می سازند. بنابراین، این افراد پیامبر را از نگاه امام علی می دیدند. خب اینها تأییدات رسول خدا (ص) را پشت سر تفسیر و نگاه امام علی و در نتیجه پشت سر خود می دیدند.

البته بین نگاهی که فیاض دارد و آنچه که به الدوری نسبت دادند یک تفاوت شاید جدی هم وجود دارد و آن این است که عبدالله فیاض می گوید این جماعت معتقد به مرجعیت دینی امام علی هم بودند به این معنا که آراء مربوط به حوزه دین مثل آراء فقهی را از امام علی اخذ می کردند و صرفاً به امامت دینی او معتقد بودند. البته ایشان می گویند که این در زمان پیامبر (ص) شکل گرفت و تا زمانی که امام به خلافت رسید ادامه داشت. ایشان وقتی می گوید مرجعیت دینی، یعنی این جماعت دیگر نگاه سیاسی نداشتند، یعنی قائل نبودند به اینکه خلافت و امامت حق انحصاری امام علی است. بُعد سیاسی به این معنا در عصر خلافت امام افزوده شد. این را عبدالله فیاض می گوید که البته شهید صدر هم در مقدمه کتابش آن را نقد می کند. نقد او این است که تشیع هیچ وقت نه صرفاً روحی بوده است و نه صرفاً سیاسی و نه صرفاً اعتقادی. بلکه هر وقت بوده همیشه هر سه با هم بوده است. البته ما الان در مقام نقد یا بیان نقد نیستیم فقط خواستیم به آن نیز اشاره ای بکنیم.

در آنچه به الدوری نسبت داده اند این مرجعیت دینی وجود ندارد و او می گوید تشیع همان پیوند روحی و معنوی بوده است. به این تشیع روحی بعد از پیغمبر اسلام، در سقیفه، بُعد سیاسی افزوده شد. بعد از شهادت امام حسین ابعاد عقیدتی هم به این مجموعه اضافه شد و آنچه ما در تاریخ به عنوان تشیع داریم شکل تکامل یافته آن تشیع روحی زمان پیغمبر

(ص) است. به هر حال این هم یک تبیین است که از جهتی محل نقد هم هست اما یک حسن هم دارد و آن اینکه در برابر نگاهی که اهل سنت به شکل گیری شیعه دارند این امتیاز را دارد که اصالت تشیع را امضا می‌کند و ریشه آن را به دوران پیغمبر می‌برد با محوریت امام علی و تمایل و تأیید رسول خدا (ص) نسبت به آن. این نکته و امتیاز مهمی است که کسی با نگاه تاریخی، پیدایش تشیع را به انحراف و بدعت و غلو ربط ندهد (در مقابل نگاه غالب اهل سنت که آن را ربط می‌دهند به یهودیان و عبدالله بن سبأ و انحراف و بدعت و افتراق از امت و جماعت). ضمن اینکه محور این تحلیل امام علی است. در واقع تشیع را به عنوان اینکه یک تحلیل علوی از اسلام است، مطرح می‌سازد.

نکته ای که لازم است در اینجا اشاره کنم اینکه اصلاً چرا ما باید به بحث تحلیل شکل‌گیری تشیع در زمان رسول خدا بپردازیم. چرا کسانی مانند دوری و عبدالله فیاض و نیز افرادی مانند مادلونگ از مستشرقین به این موضوع پرداختند. علتش روشن است و آن اینکه ما روایات، شواهد و قرائن تاریخی داریم که موضوع آنها شیعه علیاست. وقتی این مسئله در مدارک تاریخی و روایی مطرح شده است ما دو رویکرد و مواجهه می‌توانیم در قبال آن داشته باشیم: اول اینکه انکار کنیم و بگوییم که این گزارش‌ها از نظر سندی مشکل دارند و معتبر نیستند، یا تفسیری از این مدارک و گزارش‌ها بدهیم که با دیدگاه خود شیعه کاملاً متفاوت است، کما اینکه بیشتر اهل سنت این چنین با مسئله مواجه شده اند. دوم اینکه بگوییم اعتبار این شواهد از نظر تاریخی آنقدر هست که نمی‌شود انکارشان کرد. چنانکه دوری و فیاض و کسانی دیگر چنین رویکردی دارند. پس اگر این روایات را می‌پذیریم باید آنها را تبیین و تحلیل کنیم که تشیع در زمان رسول خدا دارای چه معنا و مبنایی است.

پاسخ سوم: باز با رویکرد تاریخی و نه کلامی، می‌توانیم وجود شیعه علی را در زمان رسول خدا (ص) توضیح دهیم و شواهدی هم برای آن ذکر کنیم. این پاسخ ممکن است از نظریه تشیع روحی هم بهره گرفته باشد اما تفاوت‌هایی با آن دارد. این تحلیل مبتنی بر جریان شناسی اصحاب پیغمبر است. می‌خواهیم شکل‌گیری تشیع را در عصر بعثت، در بستر این جریان شناسی توضیح دهیم. بر اساس این تبیین و تحلیل ما می‌توانیم دست کم، دو جریان مهم را در میان اصحاب در مواجهه با تصمیمات، دیدگاه‌ها، نظرات، اوامر و اقدامات رسول خدا (ص) شناسایی کنیم. این دو جریان عبارت‌اند از جریانی که معتقد بودند به تبعیت مطلق و بی‌چون و چرا از نظرات و دستورات و اقدامات رسول خدا (ص). بحث تبعیت مطلق از رسول خدا در دیدگاه تشیع روحی هم مورد توجه است اما محور تحلیل نیست. ولی در این تحلیل محور است. اینها معتقد بودند که وقتی پیامبر امری می‌کند یا اقدامی می‌کند باید از او تبعیت و حمایت کرد و چون و چرا ندارد. این یک جریان است که محور آن امام علی است. یعنی در اصل این دیدگاه امام علی بوده؛ محور تفسیر و عمل به این نگاه و

به بیانی دیگر تجسم عینی و معیار کامل آن امام علی(ع) است. بیان مطلب آن که در همان زمان بعثت عده‌ای از اصحاب طرفدار دیدگاه، تفسیر، مشی، و برداشتی از اسلام و شخصیت رسول خدا (ص) بودند که امام علی نماینده و محور آن بود، اینجا بود که در درون یاران رسول خدا (ص) علی(ع) چهره می شد، الگو می شد، هواخواهان و طرفدارانی می یافت و جماعتی با محوریت او رفته رفته شکل می گرفت و هر چه به اواخر دوران بعثت می رسیدیم این گروه تشکل بیشتری می یافت و نمود بیشتری پیدا می کرد و می شد به آن اشاره کرد و به آن شیعة علیگفت، هرچند ظهور و بروز ویژه ای نداشت، چون خود رسول خدا (ص) حضور داشتند و فصل الخطاب مسائل بودند، شیعة علی در عصر رسول خدا (ص) یعنی همین. و جماعتی که شیعة علی خوانده می شدند در تاریخ و روایات تا جایی که بنده دیده‌ام موردی یافت نمی شود که اینها با پیامبر مخالفت کرده باشند و یا چون و چرا کرده باشند.

جریان دوم جریانی است که معتقد است رسول خدا مأمور ابلاغ دستورات وحی است و بس و در سایر موارد ایشان، شخصی از اشخاص است. تنها در مورد وحی باید از ایشان تبعیت محض کرد اما در غیر موارد وحی اگر ایشان دستور یا اقدامی دارند حسب مورد می توان با ایشان مخالفت کرد. اینها برای خودشان حق اشکال و چون و چرا قائل بودند. برای نشان دادن این دو جریان چند مورد تاریخی ذکر می کنیم: قبل از جنگ احد پیغمبر با اصحاب در باره مسائل مختلف جنگ مشاوره داشتند. از جمله اینکه پیغمبر نظرشان این بود که در داخل مدینه بمانند و جنگ با مشرکان در داخل مدینه موفق تر است و مسلمانان آنجا دفاع کنند. اما عده‌ای مخالفت کردند و در نهایت هم پیغمبر نظر آنها را پذیرفت. البته عده ای از اصحاب با این مخالفت مخالف بودند، لذا مخالفان بعد پشیمان شدند و عذر خواهی کردند و گفتند پس داخل مدینه بمانیم و جنگ کنیم که رسول خدا به حکم مدیریت درست و عالی ای که داشتند فرمودند حالا که تصمیم گرفته شده به هم نمی زنیم، فاذا عزمتم فتوکل علی الله. اما مسئله این است که کسانی با رسول خدا مخالفت کردند با آنکه نظر او را می دانستند. خب، مبنای این مخالفت مهم است. نمونه دیگر در سیره ابن هشام روایت شده است. ایشان نقل می کنند که قبل از جنگ بدر پیغمبر با اصحاب مشورت کردند. خلیفه اول بلند شد و نیکو سخن گفت، خلیفه دوم بلند شد و نیکو سخن گفت. اینجا واکنش پیغمبر را ذکر نمی کند. بعد مقدار بلند می شود و می گوید: آنچه خداوند به تو فرمان داده است انجام بده که ما با تو هستیم. به خدا سوگند که آنچه را بنی اسرائیل به موسی گفتند به تو نخواهیم گفت. رسول خدا او را دعای خیر کردند. یعنی هم سخن مقدار و هم واکنش رسول خدا را به سخن او نقل می کند. بعد سعد بن معاذ گفت به آنچه اراده کردی عمل کن ما با تو هستیم. سوگند به آن خدایی که تو را به حق مبعوث داشته است اگر به این دریا وارد شوی ما نیز با تو به آن داخل خواهیم شد و یک تن از ما تخلف نخواهد ورزید. سؤال این است که چرا ابن هشام سخن آن دو صحابی را که خب از بزرگان صحابه هم هستند، خلیفه هستند نقل نکرده و همینطور واکنش

پیامبر به سخن آنان را گزارش نکرده است. جالب اینکه در صحیح مسلم این روایت بیان شده و هرچند سخن شیخین را نیاورده، اما واکنش پیغمبر به سخن آنها را نقل می‌کند و می‌گوید که پیغمبر رویش را از آنها برگرداند. پس می‌توان حدس زد که این دو صحابی مطلبی گفته اند که پیغمبر را ناراحت کرده است.

مورد دیگر در صلح حدیبیه است. آنگاه که پیغمبر با ۱۴۰۰ تن از اصحاب در سال ششم هجری قصد زیارت خانه کعبه کردند. در منطقه ذوالحلیفه به آنها خبر رسید که قریش تصمیم گرفته اند اجازه ورود به آنها ندهند و آماده جنگ شده اند. همینجا پیغمبر خلیفه دوم را خواستند و به او دستور دادند که به مکه برود و قضیه را به شکلی فیصله دهد. او عذر خواهی کرد و گفت قریش با من دشمن است و اگر بروم مرا به قتل می‌رسانند و در نتیجه نرفت. آنگاه پیغمبر خلیفه سوم را مأمور کرد و او رفت و سپس نماینده مشرکین آمد نزد رسول خدا و همانطور که می‌دانیم نهایتا ماجرا به صلح انجامید که به صلح حدیبیه معروف است. از مفاد صلح ظاهرا چنین به نظر می‌رسد که پیغمبر خیلی به مشرکین امتیاز دادند. مثلا اینکه اگر از مشرکین کسی به مسلمانان پناهنده شد باید مسلمانان او را برگردانند اما اگر از مسلمانان کسی به مشرکین پناهنده شد لازم نیست او را برگردانند. و یا اینکه مسلمانان پذیرفتند آن سال به مکه نروند و از سال بعد به حج بروند و وقتی هم بروند سه روز بیشتر نمانند و شمشیرهایشان را هم غلاف کنند. به علاوه گفتند عنوان رسول الله هم باید از مفاد صلح نامه پاک شود که پیغمبر پذیرفتند و دستور دادند که پاک شود. اینجا نقل می‌شود که خلیفه دوم بسیار ناراحت می‌شود و به پیغمبر اعتراض می‌کند که این چه صلح نامه‌ای است و چرا ما اینقدر به مشرکین امتیاز دادیم. پیامبر می‌فرماید که من رسول الله هستم و خدا را که عصیان نمیکنم و خدا همراه و ناصر من است و مرا ضایع نمی‌کند. باز ایشان قانع نشد و رفت نزد ابوبکر و گفت مگر ما حق نیستیم و اینها باطل؟ مگر کشته های اینان در جهنم نیستند و کشته های ما در بهشت؟ پس چرا باید در کار دین خود، خود را خوار کنیم و به خواری تن دهیم. طبق نقل تاریخ تا غروب ایشان عصبانی و ناراحت بود... مسئله مهم این مخالفت و عدم تسلیم است و منطقا بی مبنا نیست.

ماجرای دیگر ماجرای صحیفه صادقه است. صحیفه صادقه عنوانی است برای مجموعه‌ای از احادیث که عبد الله بن عمرو عاص نوشته است که وقتی پیغمبر از دنیا رفت ۱۸ سال داشت. او از پیغمبر اجازه گرفت که فرمایشات حضرتش را یادداشت کند. طبق نقل حدود هزار حدیث را در آن صحیفه یادداشت کرد. پس از مدتی عده ای آمدند و به او اعتراض کردند و گفتند آیا هر چه از رسول خدا می‌شنوی می‌نویسی و حال آنکه رسول خدا بشر است، گاهی در حالت خشم و عصبانیت و گاهی در حالت خوشنودی سخن می‌گوید. یک وقت از کسی عصبانی است و او را مذمت می‌کند و تو این را می‌نویسی و برای آن فرد بد می‌شود و گاه از کسی خشنود است و از او تعریف می‌کند و این برای او امتیاز می‌شود. پس

تو نباید اینها را بنویسی. فقط آنچه وحی است و تفسیر مستقیم وحی است بنویس. او هم ناراحت شد و دیگر نوشت. یک روز رفت نزد پیامبر و گفت اینها اینطور با من برخورد کردند و من هم بنا گذاشتم بنویسم. پیامبر فرمودند اکتب فوالدی نفسی بیده ما خرج منه الا الحق. این روایت در خود منابع اهل سنت از جمله همین مسند احمد بن حنبل و نیز در سنن نقل شده است. طبعاً مخالفت با ثبت و ضبط سخنان پیامبر بی مبنا نیست و از نوع نگاهی که به شخصیت آن حضرت وجود دارد ریشه می گیرد.

مورد دیگر ماجرای دوات و قلم است که مشهور است که آنجا نه تنها به رسول خدا (ص) اعتراض شد بلکه مانع اقدام پیغمبر هم شدند. در منابع مختلف آمده که رسول خدا (ص) دوات و قلم خواستند و فرمودند می خواهم چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. از گزارش‌ها، شواهد و قرائن معلوم است که پیغمبر می خواستند بحث جانشینی را مطرح کنند. که البته با توجه به مشاجره ای که در حضور ایشان صورت گرفت از کتابت آنچه مورد نظرشان بود منصرف شدند یا مجبور به انصراف شدند. حال مسئله اساسی این است که در این ماجرا آنان که نه فقط با نظر بلکه با عزم رسول خدا (ص) مخالفت کردند و در واقع مانع کتابت آن حضرت شدند، روی چه مبنایی این کار را کردند؟ و به طور کلی مجموعه این مخالفت‌ها بر چه مبنایی استوار بوده است؟

به نظر می رسد، موضع و مبنای عده ای از اصحاب رسول خدا (ص) چنین بوده که پیامبر تنها در دریافت وحی و ابلاغ آن معصوم بوده و در سایر موارد مثل سایر اشخاص ممکن است خطا کند و حتی ممکن است رأی ایشان بر خلاف مصلحت اسلام و مسلمین باشد. بنا بر این در این موارد می توان با او مخالفت کرد و تبعیت مطلق لزومی و بلکه مبنایی ندارد. چنانکه بنا بر برخی از نقل‌ها بعدها خود خلیفه دوم در اشاره به ماجرای دوات و قلم این را بیان کرد که نگذاشتم رسول خدا آنچه را مورد نظرشان بود بنویسند، چون نظرشان بر خلاف مصلحت مسلمین بود. اما دیدگاه مقابل این اصحاب با محوریت امام علی مخالف این مبنا بود و لذا از آنان مخالفتی با نظرات، و اقدامات رسول خدا (ص) دیده نمی شود. در مورد حضرت علی حتی یک مورد مخالفت دیده نمی شود. موضع اینان تبعیت مطلق از رسول خدا (ص) است.

برای یک نمونه، در ماجرای خرید اسب توسط پیغمبر که اختلافی میان فروشنده و آن حضرت پیش آمد خزیمه انصاری معروف به ذوالشهادتین بدون اینکه از معامله آن حضرت و فروشنده مطلع باشد خطاب به رسول خدا (ص) می گوید من شهادت می دهم که شما بر حق هستید یا رسول الله. پیغمبر می فرمایند تو که نبودی و ندیدی چگونه شهادت می دهی. خزیمه می گوید ما در مورد زندگی و آخرت‌مان حرف شما را قبول کردیم که بسیار مهمتر است و به سرنوشت ابدی ما

مربوط است و کل زندگی ما را تحت تأثیر قرار می دهد، مگر ما آخرت و عالم غیب را دیده ایم، ولی به شما ایمان داریم به سخن شما و صدق شما ایمان داریم، آنوقت در این مورد ساده چطور قبول نکنیم؟ شما هرچه بگویید ندیده و نشنیده ما شهادت می دهیم و ایمان داریم، به بیان بنده ما مطلقاً ایمان داریم، تفکیک هم نمی کنیم بین این سخن یا آن سخن، بین این اقدام و تصمیم یا آن اقدام و تصمیم. تبعیت مطلق داریم. بر سر همین ماجرا بود که رسول خدا (ص) شهادت خزیمه را معادل شهادت دو عادل قرار داد و به ذو الشهادتین معروف شد. خود این لقب دادن هم مفهوم داشت. ببینید این مواجهه با رسول خدا (ص) هم مبنای خاص خودش را دارد که با مبنای آن گروه از اصحاب متفاوت است. این تلقی درست نقطه مقابل تلقی قبلی است. اینها کسانی بودند که در تبعیت مطلق از نبی اکرم از امام علی تبعیت می کردند و این یکی از عواملی است که به سبب آن، شیعه علی خوانده می شدند. کاملاً منطقی است که بگوییم تبعیت مطلق از رسول خدا هم مبنای خواهد بود؛ خوب مبنایش چیست؟ می تواند قول و باور به عصمت حد اکثری باشد و نه فقط قول به عصمت در دریافت و ابلاغ وحی که بسیار مهم است. البته، ممکن است کسی بگوید اینها صراحتاً نظریه عصمت را مطرح نکرده اند. بله نظریه عصمت با همین اصطلاح و به عنوان نظریه کلامی بعدها توسط ائمه تبیین شده است ولی مبنای این رفتار و مواجهه با رسول خدا (ص) معصوم دانستن پیغمبر در موارد مختلف است. امام محمد غزالی هم این را در یکی از آثارش در موضوع سنت نبوی به شکلی گفته است، ولی بهتر از او مجلسی در بحار الانوار این موضوع را تبیین کرده است.

بعدها و به تدریج همین هسته اولی هواخواهان و شیعیان امام علی بسط و توسعه می یابد و به کلیت تشیع منتهی می شود که ما در تاریخ شاهدش هستیم. از مهمترین چهره های این جماعت افرادی هستند مانند سلمان، اباذر، مقداد و عمار که گاه به عنوان ارکان اربعه شیعه از آنها یاد شده است ولی افراد زیادی هستند: ابوخریمه ذو الشهادتین، حذیفه بن الیمان، خباب بن ارت، ابو سعید خدری، قیس ابن سعد بن عباده، ابو ایوب أنصاری، اُبی بن کعب سید القراء، خالد بن سعید از بنی امیه که در منابع اسامی آنان ذکر شده است. احمد الوائلی در کتاب هویه التشیع تعداد زیادی را تحت عنوان واد التشیع اسم برده است. و ما اسناد متعددی داریم که پیغمبر واژه شیعه علی را ذکر کرده اند که ناظر بر همین مجموعه افراد بوده و پیغمبر در موارد مختلف این جماعت را با همین عنوان و به ویژه با محور این جمع یعنی امیر المؤمنین (ع) تأیید می کردند، که به منزله تأیید طرز فکر و برداشت آنان از اسلام بود.

[1]. این رساله در ضمن کتاب نقد المحصل خواجه به چاپ رسیده است.

"*معنا و مبنای شکل‌گیری تشیع در عصر بعثت" متن سخنرانی دکتر محمد جاودان عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب در بهار ۱۳۹۳ است .